

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت  
سال پنجم، پاییز ۱۳۹۲، شماره مسلسل ۱۷

## وجوب سابق [نقدی بر ادله استاد فیاضی در نفی قاعده الشی ما لم یجب لم یوجد]

تاریخ دریافت: ۹۲/۵/۱۷

تاریخ تأیید: ۹۲/۸/۲

عسکری سلیمانی امیری\*

یکی از اساسی‌ترین پایه‌های متافیزیک اصل علیت است. فیلسوفان در تحلیل این اصل فروعاتی را استخراج کرده‌اند. یکی از آنها ضرورت علی است. بنابه رأی فیلسوفان، شیء ممکن تا به مرحله وجود و وجود از ناحیه علت تامه‌اش نرسد موجود نمی‌شود. این رأی در نزد برخی از متکلمان ناصواب تلقی می‌شود، زیرا به گمان ایشان ضرورت علی بنیاد اختیار را در فاعل‌های مختار متزلزل می‌سازد. از این رو، ایشان اولویت را جایگزین ضرورت کرده‌اند. از سوی دیگر، برخی از اصولیون امامیه نیز ضرورت علی را ناقض اختیار دانسته‌اند، ولی ضرورت علی را در غیر فاعل مختار پذیرفته‌اند. اما استاد فیاضی رأی دیگری اختیار کرده است. از نظر ایشان علت تنها ایجادکننده معلول است و برای ایجاد آن نه لازم است معلول را ضروری کند و نه اولی به وجود. ایشان برای مدعای خود ادله‌ای اقامه کرده است که ملاحظاتی آن ادله هدف ما در این مقاله است.

**واژه‌های کلیدی:** علیت، ضرورت علی، وجوب سابق، وجوب لاحق، الشیء

ما لم یجب لم یوجد، استاد فیاضی

\* دانش‌یار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته‌الله

## مقدمه

فیلسوفان قاعده فلسفی ای با این مضمون بیان کرده‌اند: «الشیء ما لم یجب لم یوجد». (برای نمونه ر.ک. ابن‌سینا، ۱۳۶۴: ۴۵۸؛ همو، ۱۳۶۳: ۳۹؛ صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۲۲۴؛ طباطبایی [علامه] ۱۳۶۲: ۵۸) بر اساس مواد ثلاث، هرگاه موضوع هلیه بسیطه به خودی خود کافی برای اثبات وجود برای آن باشد، آن موضوع واجب‌الوجود بالذات است و اگر موضوع هلیه بسیطه به خودی خود کافی برای نفی وجود از موضوع باشد، آن موضوع ممتنع‌الوجود بالذات است. اما اگر موضوع هلیه بسیطه به خودی خود نه برای اثبات وجود برای آن کافی باشد و نه برای عدم، در این صورت، آن موضوع باید ماهیتی از ماهیت باشد که نه اقتضای وجود دارد و نه اقتضای عدم. بنابراین، ماهیات اموری ممکن می‌باشند که برای موجودیت خود محتاج علت‌اند. علت باید ماهیت را از حد استوای نسبت به وجود و عدم به مرحله وجوب وجود برساند، تا موجود شود. بنابراین، ماهیت در نفس الامر و تقرر ماهوی خود، تا مادامی که خودش خودش است و مستند به علت نشده، عقلاً نسبتش به وجود و عدم مساوی است و از این حال استوا به مرحله وجود خارج نمی‌شود، مگر از راه علت وجود. به بیان دیگر، علت باید او را از حالت استوا خارج کند و وجودش را راجح کند تا او را ایجاد کند و او موجود شود، و تا وجود او راجح نشده باشد، موجود نمی‌شود. بنابراین، علت با ایجادش او را واجب می‌کند و از مرز استوا خارج می‌کند و با ایجادش موجود می‌کند و موجود می‌شود و گرنه ماهیت در حد استوای خود باقی است.

بنابراین، وجود یافتن ماهیت وجود رجحانی است، یعنی تا رجحان نیابد موجود نمی‌شود. «تا» علامت تقدم رجحان و وجوب ماهیت بر وجود آن است. از نظر عقلی، نمی‌گویند تا موجود نشود رجحان و وجوب نمی‌یابد، بلکه

می‌گویند تا رجحان و وجوب نیابد موجود نمی‌شود. بنابراین، وجوب ماهیت سابق بر وجودش و وجودش لاحق بر وجوبش است. از این رو، گفته‌اند تا شیء ممکن به مرحله وجوب وجود نرسد موجود نمی‌شود، و برای رسیدن به مرحله وجوب وجود باید علت آن را به مرحله وجوب وجود برساند تا موجود گردد. بنابراین، اگر علت قبل از ایجاد هیچ کاری در ماهیت انجام نداده باشد و ماهیت همچنان در مرحله امکان باقی باشد، هرگز موجود نخواهد شد. پس، اگر ماهیتی در خارج موجود شد، بدین معناست که ابتدا علت او را ایجاد و به مرحله وجوب رساند و بعد او را ایجاد کرد و او موجود گردید. البته، این تقدم و تأخرها در تحلیل عقل است. اگر علت او را تا به سرحد وجوب نرساند، یعنی او را ایجاد نکند و ماهیت به مرحله وجوب نرسد و واجب نشود، هرگز موجود نخواهد شد.

### دلیل مدعا

ابن سینا استدلال می‌کند که اگر علت تامه موجود باشد و وجود معلول واجب بالغیر و واجب بالقیاس الی الغیر نشده باشد، در این صورت، معلول در حد استوا است و برای تعیین وجودش محتاج به شیء دیگری است و باز ماهیت با آن شیء دیگر وجودش متعین نمی‌شود، زیرا فرض بر این است که ماهیت برای موجود شدن لازم نیست واجب شود. از این رو، با ضمیمه شدن بی‌نهایت امور دیگر هم وجودش متعین نمی‌شود. پس، اگر معلول با فرض عدم وجوب سابقش موجود شود، بدون علت موجود شده است و این نفی قانون علیت است. (ابن سینا، ۱۳۶۳: ۳۹) بنابراین، وقتی گفته می‌شود علت معلول را ایجاد می‌کند، به این معناست که علت فعل خودش، یعنی ایجاد، را ایجاد می‌کند و با ایجادِ ایجادِ علت معلول

واجب و موجود می شود و این وجوب همان وجوب سابق از ناحیه علت است. طبق این بیان، فرقی بین فاعل های مختار و فاعل های موجب نیست. انکار ضرورت علی انکار اصل علیت است. بنابراین، در تحلیل عقل، ایجاد علت ایجاد ایجابی است و وجود معلول وجود وجوبی است. وجود معلول و وجوبش از نظر مفهوم دو چیز و از نظر حقیقت و مصداق یک چیزند، چنان که ایجاب علت و ایجادش از نظر مفهوم متفاوت و از نظر حقیقت یکی است.

به عبارت دیگر، اگر وجوب سابق معلول پذیرفته نشود، لازم می آید ترجیح بلامرجح واقع شود، در حالی که ترجیح بلامرجح محال است، زیرا اگر ماهیت در هنگام موجود شدن از حد استوا خارج نشده و به مرحله وجوب نرسیده باشد، در این صورت، ماهیت ممکن بدون مرجح و به صورت صدفه و اتفافی موجود شده است و صدفه و اتفاق به معنای ترجیح بلامرجح است، که همان نفی علیت است. بنابراین، نفی وجوب سابق نفی علیت و پذیرش صدفه و ترجیح بلامرجح است. همان طور که شیء تا واجب نشود موجود نمی شود، همچنین، تا ممتنع نشود معدوم نمی شود. از این رو، قاعده را به این صورت گزارش می کنند که «الشیء ما لم یجب لم یوجد و ما لم یمتنع لم یعدم».

لازم به ذکر است که وجوب معلول از ناحیه علت را وجوب سابق می نامند و این غیر از وجوب لاحق معلول یا ضرورت به شرط محمول معلول است. مفاد ضرورت به شرط محمول معلول یا وجوب لاحق این است که هر معلولی که موجود است، در ظرف وجودش عدمش ممتنع است. بنابراین، عدم بر معلول پس از تحقق معلول از سوی علتش، ممتنع است و این مصداقی از وجوب به شرط محمول است، زیرا هر موجودی از آن جهت که موجود است ممتنع است

که معدوم باشد، خواه موجود واجب بالذات باشد یا ممکن الوجود. (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۶۱) بنابراین، ضرورت وجود ممکن الوجود اخص از ضرورت به شرط محمول و یکی از مصادیق آن است. از این رو، گفته‌اند که شیء ممکن یا ماهیت موجود محفوف به دو وجوب سابق و لاحق و ماهیت معدوم محفوف به دو امتناع سابق و لاحق است. (همان)

آیا به راستی شیء ممکن موجود محفوف به دو وجوب، یکی سابق و دیگری لاحق، است؟ آیا اساساً وجوب سابق بر وجود معقول است؟<sup>۱</sup> چگونه ممکن است که صفت موجود باشد، در حالی که موصوف آن هنوز تحقق نیافته است؟ برای پاسخ به این پرسش اساسی برای وجوب سابق سه تفسیر مطرح شده است.

تفسیر اول. این تفسیر همان تفسیر مشهور است که وجوب سابق وصف خود معلول است و وصف و موصوف دو چیز نیستند، بلکه این دو با تحلیل عقلی از یکدیگر جدا اعتبار می‌شوند، یعنی هرگاه وجود معلول را با اعتبار علتش بنگریم، به این اعتبار حیثیت وجوب از آن انتزاع می‌شود و معلول متصف به وجوب سابق می‌شود، نه آن‌که وجوب معلول در ظرفی و وجودش در ظرف دیگری باشد.

تفسیر دوم. در این تفسیر، وجوب سابق وصف خود معلول نیست، بلکه وصف به حال متعلق معلول [یعنی علت] است. و مفاد قاعده این است که

---

۱. همین پرسش نسبت به وجوب لاحق هم مطرح است؟ آیا فرض دارد که شیء ابتدا موجود شود و بعد وجوب به آن ملحق شود؟ پاسخ به این پرسش ساده است که مراد از وجوب لاحق، این نیست که موصوف در ظرفی مقدم موجود است و وصف وجوب لاحق را ندارد و بعد وجوب بر او عارض می‌شود، بلکه این تقدم و تأخر تحلیلی است و در واقع به یک وجود موجود است.

«الشیء ما لم تجب علته لم یوجد». و معنایش طبق تفسیر فخرالدین رازی این است که فاعل و علت چنان می شود که صدور فعل از او واجب می شود و فاعل سابق بر فعل است و اتصاف آن به وجوب مانع عقلی ندارد. (فخرالدین رازی، ۱۴۱۰: ۱/۲۲۵)<sup>۱</sup> پس، معلول در مرحله علیت علت وجوب یافته است و گرنه علت در ظرف خود علیت نیافته است. و اگر علت علیت یافته است، پس، ایجابش فعلیت یافته است و اگر ایجابش فعلیت یافته است، معلولش وجوب یافته است؛ زیرا ایجاب بدون وجوب تناقض است. بنابراین، ایجاب علت همان وجوب معلول است و تفاوت در این است که هرگاه وجوب را به علت نسبت دهیم، ایجاب است و هرگاه به خود معلول نسبت دهیم، وجوب است. بنابراین، می توان گفت که معلول دو نوع وجود دارد، یک نوع وجود در صقع علیت علت، که به عین علیت علت موجود است و هر موجودی در ظرفی که هست ضرورت دارد و به این اعتبار معلول وجوب سابق دارد. اما همین معلول یک وجود؛ در صقع خودش، که صقع معلولیت معلول است، دارد و این وجود هم وصفی دارد که همان وجوب لاحق است. بنابراین، درست است که هر ماهیت موجودی محفوف به دو وجوب است یکی به اعتبار وجودی که در صقع علیت علت به عین علیت علت موجود و واجب است و دیگری به اعتبار وجودی که در صقع معلولیت معلول موجود و واجب به شرط محمول است.

تفسیر سوم. دو وجوب بودن وجوب سابق با وجوب لاحق صرفاً در تحلیل

۱. إذ الفاعل یصیر محکوماً علیه بوجوب أن یشترک علیه ذلك العلة و الفاعل سابق بوجوده علی

الفعل فلا بأس بأن یوصف بهذا الوجوب. (فخرالدین رازی، ۱۴۱۰: ۱/۲۲۵)

عقل است. این وجودی که معلول دارد از آن نظر که از ناحیه علت آمده است و جوب سابق دارد و چون علت مقدم بر معلول است، و جوب متصف به سابق شده است و چون و جوب لاحق از حیث اتصاف ماهیت به وجود بدون در نظر گرفتن علت انتزاع می‌شود، آن را و جوب لاحق گفته‌اند.<sup>۱</sup> (خمینی [امام]، ۱۳۶۲: ۱۱۹) بنابراین، و جوب سابق و و جوب لاحق اعتباراً متفاوت‌اند و در واقع یک و جوب بیشتر نیست.

### نقد اولویت غیروجوبی

در این که علت باید قبل از ایجاد معلول کاری روی آن انجام دهد تا معلول در خارج موجود شود، بین متکلمان و حکما اختلافی نیست. اختلاف بین متکلم و فیلسوف در کیفیت آن کار است. آیا کیفیت آن باید در حد اولویت باشد نه در حد و جوب یا آن که رجحان معلول از ناحیه علت باید صد در صدی و در حد و جوب باشد. فیلسوف مدعی است رجحان باید و جوبی باشد، زیرا هرگاه رجحان و جوبی نباشد، امکان عدم برای ماهیت هست و هرگاه ماهیت با امکان موجود نشدن واقعاً موجود شود، در این صورت، معلول بدون علت موجود شده است، زیرا عقل می‌پرسد که چرا ماهیت با آن که ممکن بود موجود نشود موجود شده است؟ بنابراین، تحقق معلولی که رجحان و جوبی نیافته تحقق معلول بدون علت و ترجیح بلامرجح است.

۱. إذا اعتبر من جانب العلة و قیس إليها یكون العلة فاعلا و موجبا بالكسر و هو الوجوب السابق و إذا اعتبر فی جانب المعلول و قیس إليه یكون المعلول واجبا و هو الوجوب اللاحق....

(خمینی [امام]، ۱۳۶۲: ۱۱۹)

ممکن است گفته شود که برای این که ماهیت از حد استوا خارج شود و موجود گردد، کافی است که علت او را از این حد خارج کند و وجودش را اولی گرداند. متکلمان قایل اند که هرگاه علت ماهیت را که در حد استوا است از آن حد خارج کند و جانب وجود را بر جانب عدم ترجیح دهد، برای موجود شدن ماهیت کافی است. و در این صورت، ماهیت از ناحیه علت موجود می شود بدون آن که معلول واجب شود. ولی آیا چنین نیست که با رجحان وجود از ناحیه علت هم چنان ممکن است که شیء موجود نشود؟ بنابراین، موجود شدنش صدفه و ترجیح بلا مرجح است. پس، او هنوز در حد استوا نسبت به وجود و عدم است و موجود شدنش از نظر عقلی توجیهی ندارد، زیرا این پرسش را نمی توان پاسخ درخور داد که چرا ماهیت موجود شد با آن که جایز بود که موجود نشود؟ و اگر این رجحان به گونه ای است که باید موجود شود، پس، به مرحله وجود رسیده است و این اولویت چیزی در برابر وجود نخواهد بود، بلکه همان اولویت ضروری یا وجوبی است. بنابراین، نفی ضرورت علی و تمسک به اولویت غیر ضروری مساوی با نفی علیت و پذیرش صدفه است.

### اشکالات ضرورت علی و پاسخ آن

متکلمان به این دلیل ضرورت علی را منکر شده بودند که گمان می کردند ضرورت علی اساساً فاعل مختار را از اختیار می اندازد و لازمه آن این است که خدای متعال نسبت به خلق خودش فاعل مختار نباشد. برخی از اصولی ها، مانند میزای نائینی و محقق خوئی، ضرورت علی را در فاعل های طبیعی پذیرفته و آن را در خصوص فاعل مختار نپذیرفته اند. از نظر ایشان، فاعل مختار بدون آن که فعل را ضروری بگرداند، به دلیل تسلط اختیاری که بر فعل و ترک دارد، فعل را



در خارج موجود می‌کند و بدان ضرورت به شرط محمول می‌دهد. اما قبل از آن که معلول را موجود گرداند، هیچ وجوبی به او نمی‌دهد، زیرا اگر فعل قبل از تحققش دارای ضرورت شود، یعنی همان ضرورتی که حکما مدعی‌اند، آن فعل از حیطة اختیار خارج می‌شود و در این صورت، فاعل اختیاری برای ترک آن ندارد، زیرا فعل ضرورتاً محقق می‌شود و ترک ضروری العدم است و از حیطة اختیار خارج است و اگر ترک از حیطة اختیار خارج است، پس فعل هم از حیطة اختیار خارج است. بنابراین، در فاعل‌های اختیاری فعل متصف به ضرورت سابق نمی‌شود. (نائینی، ۱۳۸۱: ۱/۹۱؛ خویی، ۲: ۱۴۱۷/۴۲)

### دیدگاه استاد فیاضی

اما از نظر استاد فیاضی، فعل فاعل چه در فاعل‌های مختار و چه در فاعل‌های طبیعی و غیرمختار از ناحیه او بدون ایجاب ایجاد می‌شود و پس از ایجاد از ناحیه علت و موجود شدنش ضرورت لاحق و به شرط محمول می‌یابد. از نظر ایشان، ضرورت سابق مانند اولییتی که متکلمان می‌گفتند باطل است، بلکه التزام به هر یک از این دو منجر به تناقض یا محذورات عقلی دیگر می‌شود. ما در این مقاله به ادله استاد فیاضی در نفی ضرورت سابق و نقد آن بسنده می‌کنیم. ایشان برای مدعای خود چند دلیل اقامه کرده است که برخی از آنها در آیین حکمت، شماره ۲ منتشر شده و برخی دیگر در آثار چاپ نشده او موجود است.

### دلیل اول بر عدم وجوب سابق و نقد آن

دلیل اول استاد فیاضی بر بطلان قاعده «الشیء ما لم یجب لم یوجد» این است که «هر کس در وجدان خود این را می‌یابد که با وجود تمام شدن علت تامه فعل

و حتی اراده باز هم انسان اختیار دارد که آن فعل را انجام ندهد. (فیاضی، ۱۳۸۸: ۴۱)

تمسک به وجدان در این که فاعل مختار پس از تامه شدن علت تامه فعلش هنوز می‌تواند آن را انجام ندهد استدلال عجیبی است. وقتی گفته می‌شود مسئله‌ای وجدانی است، به این معنا است که آن را به علم حضوری می‌یابم و به صورت علم حصولی قضیه‌ای گزارش می‌کنم. آیا به‌راستی قابل قبول است که شخصی اراده کرد دستش را از روی سرش بر دارد و در عین حال دستش از سرش به اختیار خودش برداشته نشود؟ از آنجایی که ادعا شده که این امر وجدانی است، هر کس باید این را به علم حضوری بیابد، یعنی او به علم حضوری بیابد که با اراده‌اش علت تامه برداشتن دست از روی سرش است. بنابراین، من که راقم این سطور هستم باید ادعای استاد فیاضی را به صورت وجدانی بپذیرم، یعنی به علم حضوری بیابم که من حینی که اراده کردم حرف اول کلمه‌ای را بنویسم مختارم که همان حرف اول را ننویسم؛ نه تنها هیچ اثری از حرف اول روی کاغذ نقش نبندد، بلکه حتی دستم هیچ‌گونه حرکت برای تحقق آن نکرده باشد و، در عین حال، اراده نوشتن حرف اول بالفعل در من واقع باشد. برای این که حرف اول آن کلمه با تحریک عضلات انگشتانم نوشته شود، به چیزی نیاز است که هنوز نیامده است؟ اگر به چیزی نیاز نداشته باشد، پس، چرا نوشته نمی‌شود؟ و اگر هنوز به چیزی نیاز داشته باشد، پس، علت تامه نیست. بنابراین، معنا ندارد اراده بالفعل نوشتن میم «می‌نویسم» را کرده باشم و، در عین حال، میم را ننویسم. خلط نکنیم بین فعلی که آنی است و بین فعلی که زمانی است؛ در افعال آنی با اراده آن قطعاً فعل محقق می‌شود و گرنه هنوز آن را اراده نکرده‌ام. اما اگر فعلی زمانی باشد، مانند نوشتن، با آغاز آن، تحقق اجزای

فرضی فعل در لحظات بعد - چون هنوز اراده نشده است - می‌تواند محقق نشود.

طبق استدلال فوق، تحقق اراده فعل باید مقدم بر خود فعل باشد، چون فرض را بر این گرفته‌اند که علت تامه فعل می‌تواند محقق شود و فعل محقق نشود؛ چرا که اگر چنین نباشد، معنایی ندارد بگوید «با تمام شدن علت تامه فعل و حتی اراده». بنابراین، در این جا با دو معضل لاینحل صدفه یا خلاف فرض روبرو می‌شویم. فرض اول این است که با تامه شدن علت، فعل هنوز ضروری نشده و در حال امکان خود باقی است. بنابراین با چه معیاری موجود شدنش به علت تامه مستند است؟ اگر کسی ادعا کند که فعل به صورت صدفه موجود شده است، نمی‌توان در فرض مزبور آن را نفی کرد.

فرض دوم این است که اگر بگویید: چون هنوز نخواستہ است، پس، فعل محقق نشده است، در این صورت، باید اقرار کرد که علت تامه نشده است، زیرا هنوز خواست و اراده نیامده است. این در حالی است که مفروض این است که علت تامه شده است.

فرض سومی هم وجود دارد به اینکه بگویید: فاعل مختار این است که بعد از تمامیت علت گاهی فعلش می‌آید و گاهی نمی‌آید. در این صورت، اصل علیت مورد انکار قرار گرفته است و فعل به صدفه موجود می‌شود و هیچ ارتباطی با فاعل ندارد.

علاوه بر اشکال‌های فوق، اساساً این ادعا که انسان با تحقق اراده فعل علت تامه فعل است، پذیرفتنی نیست. انسان مفلوجی را فرض کنید که به هیچ‌وجه نمی‌تواند حرکت کند. بر فرض که همان آدم که او از فلج بودن خود غافل است

زلزله رخ دهد او اراده کند که بگریزد، در این صورت، آیا حرکت برای او ممکن است؟ بی شک حرکت برای او ممکن نیست، زیرا حرکت او علاوه بر اراده حرکت تحریک عضلات است و او، چون فلج است، نمی تواند عضله را به حرکت وا دارد. بنابراین، با اراده فرار فعل فرار از او رخ نمی دهد، زیرا هنوز فعل تامه نشده است. بدین رو، به هیچ وجه نمی توان برای نفی وجوب سابق تمسک به وجدان کرد، زیرا آخرین جزء افعال ارادی اراده نیست، بلکه پس از آن، عضلات بدن باید تحریک شوند تا فعل ارادی موجود شود. آن چیزی که وجدانی است این است که انسان فاعل مختار است و اراده اش در اختیار او است. اما این که فعل اختیاری او با چند چیز علت تامه می شود امری وجدانی نیست.

#### دلیل دوم بر عدم وجوب سابق و نقد آن

در این دلیل استناد فیاضی مدعی می شود که وجوب یا اولویت سابق مستلزم اجتماع نقیضین است، بدین معنا که طبق نظر حکما لازم می آید که شیء هم وجوب سابق داشته باشد و هم وجوب سابق نداشته باشد، یا طبق نظر متکلمان فعل هم اولویت سابق داشته باشد و هم اولویت سابق نداشته باشد. استدلال بدین بیان رخ می نمایاند:

اگر ممکن قبل از وجودش واجب یا اولی گردد، اجتماع نقیضین رخ خواهد داد و چون اجتماع نقیضین محال است، پس، ممکن قبل از وجودش نه واجب می شود و نه اولی.

بیان استدلال بر این مدعا بدین شکل از سوی استناد فیاضی تقریر شده است:

- ممکن قبل از وجودش [در ظرف وجوبش] معدوم است، زیرا اگر معدوم

نباشد، ارتفاع نقیضین رخ خواهد داد؛

- حال که ممکن [در ظرف وجوبش] معدوم است، از باب ضرورت به شرط محمول ضروری‌العدم است؛
- هر چیزی ضروری‌العدم باشد، وجود برایش ممتنع است، زیرا اگر وجود برای ضروری‌العدم ممکن باشد، آن چیز هم ضروری‌العدم است و هم ممکن-العدم و این اجتماع نقیضین است و اجتماع نقیضین محال است.
- هر چیزی که وجود برایش ممتنع باشد، وجود برایش ممکن به امکان عام نیست، زیرا امکان عام نقیض امتناع است؛
- هر چیزی که وجود برایش ممکن به امکان عام نباشد، وجود برایش واجب و اولی نیست.

بنابراین، ممکن قبل از وجودش واجب و اولی نیست.<sup>۱</sup> ما برای وجوب سابق سه تفسیر مطرح کردیم. استدلال استاد فیاضی را با هر یک از این سه تفسیر نقد و بررسی می‌کنیم. تفسیر اول از استدلال فیاضی و نقد آن: در این تفسیر، اولاً، ظرف ایجاب

۱. لو وجب الممكن قبل وجوده أو صار أولى لاجتماع النقيضان.

- الممكن قبل وجوده معدوم؛ لاستحالة ارتفاع النقيضين؛
- و كل معدوم يكون ضروريا له من باب الضرورة بشرط المحمول؛
- و كل ما يكون العدم ضروريا له يكون الوجود ممتنعا له؛ لاستحالة اجتماع النقيضين؛
- و كل ما يكون الوجود ممتنعا له لا يكون الوجود ممكنا له بالإمكان العام؛ لان الإمكان العام نقیض الإمتناع؛

- و كل ما لا يكون الوجود ممكنا له بالإمكان العام لا يكون الوجود واجبا له اذن: الممكن قبل وجوده لا يكون الوجود واجبا له و لا أولى.

علت و ظرف وجوب معلول و ظرف ایجاد علت و ظرف وجود معلول یک چیز است و تنها در تحلیل ذهن از یکدیگر جدا می‌شوند. بنابراین تفسیر، وجوب معلول در نشئه‌ای نیست که وجود معلول در آن نشئه نباشد تا لازمه آن معدومیت معلول و ضرورت به شرط محمول عدم معلول باشد و منجر به تناقض شود.

اشکال. هر چند در این تفسیر، بدون تحلیل عقلی، وجوب و وجود در دو نشئه نیستند، ولی با تحلیل عقلی، به طور قهری دو نشئه عقلی فرض می‌شود و در این صورت، استدلال استاد فیاضی جاری می‌شود.

پاسخ. با تحلیل عقل ظرف واقع وجوب و ظرف واقع وجود متعدد نمی‌شود تا منجر به تناقض شود. در ظرف تحلیل متکمم (دربدارنده کم) از کم خود جداست، ولی بدین معنا نیست که متکمم ظرف جدایی از کم خود دارد. هر جا متکمم موجود است کمش به عین او موجود است و، در عین حال، در تحلیل عقل کم غیر از متکمم و متأخر از او است. ولی نمی‌توان گفت که در تحلیل، متکمم نه کم دارد و نه نقیض کم. اگر بگوییم که در این جا با تحلیل عقلی ظرف‌ها متعدد و متکثر شدند، در این صورت، بازگشت به تفسیر دوم از وجوب سابق است که بحثش خواهد آمد.

تفسیر اول را به گونه‌ای دیگر نیز می‌توان به تقریر نشست. در این تقریر، فرض می‌گیریم که معلول در ظرف ایجاد علت معدوم و ممتنع به شرط محمول است. با این تقریر، تناقض رخ نخواهد داد، زیرا در این صورت ° همان‌طور که استاد فیاضی تصریح کرده است، عدم معلول ضرورت به شرط محمول دارد و ضرورت به شرط محمول عدمی نافی ضرورت سابق نیست. ضرورت به شرط محمول عدمی تنها نافی ضرورت به شرط محمول وجودی در همان ظرف است

و در ظرف ضرورت به شرط محمول عدمی کسی ادعای ضرورت به شرط محمول وجود نکرده است. فیلسوف ضرورت سابق را ادعا کرده است و ضرورت به شرط محمول و ضرورت لاحق عدمی در یک ظرف با ضرورت سابق وجودی در تنافی نیست تا لازمه آن تناقض باشد. به عبارت دیگر، نقیض هر چیزی عدم همان چیز است. نقیض وجوب سابق نفی وجوب سابق است و از آن جایی که نقیض وجوب امکان عامّ جانب مخالف است، نقیض وجوب سابق باید امکان عام عدم سابق از ناحیه عدم علت باشد و با وجود علت عدم علت تحقق ندارد تا امکان عدم تحقق یابد و بین ضرورت سابق و بین امکان عدم سابق تناقض برقرار شود.

اشکال. ظرف وجود معلول متأخر از ظرف وجوب وجود معلول است. بنابراین، در ظرف وجوب معلول معلول نیست، و چون نیست، پس در این ظرف امتناع معلول از نوع ضرورت به شرط محمول است. پس، در ظرف وجوب معلول، هم وجوب ثابت است و هم امتناع. و این امتناع لاحق نوعی امتناع سابق است و غیر از امتناع لاحقی است که اگر علت وجود نبود، معلول در ظرف خودش معدوم بود و دارای امتناع لاحق می شد.

پاسخ. درست است که این امتناع لاحق در ظرف وجوب معلول واقع می شود و غیر از امتناع لاحقی است که با نبود علت در ظرف معلول رخ می نماید و بنابراین امتناع لاحق مورد نظر نوعی امتناع سابق بر امتناع لاحق معلول در ظرف معلول است. ولی این امتناع ناسازگار با وجوب سابق نیست، زیرا «نقیض کل شیء رفعه». بنابراین، هر امتناعی با هر وجوبی متهافت نیست (ضدیت ندارد)، هر چند در یک ظرف باشند. اگر وجوبی سابق است به این معنا است که مستند به

علت باشد. بنابراین، باید امتناعی در همان ظرف فرض کنیم که مستند به علت باشد، نه امتناعی از نوع امتناع لاحق. بنابراین هر چند امتناع لاحق با آن وجوب در یک ظرف موجودند متهافت نیستند.

پس، مفاد استدلال استناد فیاضی بیش از این نیست که ممکن موجود در ظرف رتبی وجوبش که سابق بر وجودش است، وجوب سابق و امتناع به شرط محمول دارد. به بیان دیگر، چیزی که در ظرفی وجوب سابق بر وجودش دارد، به دلیل معدوم بودن، امتناع به شرط محمول دارد، یعنی چیزی که علت آن را در ظرف دوم موجود می‌کند و، در نتیجه، وجوب سابق در ظرف اول دارد، همان چیز در ظرف اول امتناع به شرط محمول دارد. بنابراین، در ظرفی که وجوب سابق به اعتباری ثابت شده در همان ظرف وجوب سابق با همان اعتبار نفی نشده است تا لازمه آن اجتماع نقیضین باشد.

تفسیر عدم از استدلال فیاضی و نقد آن: در این تفسیر وجوب سابق ظرفی است که علت در آن ظرف ایجاب می‌کند و کار را یکسره می‌نماید. در این ظرف، وجود معلول ضروری الوجود است و، در رتبه بعد، که ظرف وجود عینی معلول است، علت وجود ضروری معلول را ایجاد و، موجود می‌کند و در مرحله بعد، وجود معلول ضروری به شرط محمول می‌شود که این همان وجود لاحق است.

طبق این تفسیر، معلول دو نوع وجود دارد: یک نوع وجود در ناحیه علیت علت به عین ایجاب علت که لازم ذات علت است و این وجود غیر از وجودی است، که در مرحله بعد به عنوان معلول موجود می‌شود. در مرحله ایجاب علت چون علت موجود است عدم علت معدوم و ممتنع است و چون عدم علت



معدوم و ممتنع است، معدوم بودن معلول هم در همان ظرف وجود علت معدوم و ممتنع است به امتناع سابق. بنابراین، در ظرف علیت علت وجود معلول به عین ایجاب علت وجود دارد و عدم ندارد تا در این ظرف به دلیل ارتفاع نقیض عدم معلول و ضرورت به شرط محمول عدمی آن را نتیجه بگیریم. بنابراین، در ظرف وجوب معلول، وجود معلول به عین ایجاب علت حضور دارد و واجب است و در این ظرف، اصلاً نمی‌توان گفت که معلول معدوم است، زیرا اگر معلول در این ظرف معدوم باشد، تنها باید به امتناع علتش امتناع سابق داشته باشد. پس، در این تفسیر، اصلاً جایی برای فرض ضرورت به شرط محمول نیست، زیرا ضرورت به شرط محمول وصف وجود معلول به عنوان وجود معلولی و متفرع بر آن است.

اشکال. این تفسیر از وجوب سابق اصلاً محل بحث نیست، زیرا این تفسیر با رأی استاد فیاضی هم می‌سازد که معلول در ظرف خودش بدون آن‌که دارای وجوب سابق به تفسیر اول شود به ایجاب علت، نه به ایجاب علت، موجود می‌شود.

پاسخ. اگر معلول در ظرف ایجاب علت به عین ایجاب علت ضروری الوجود باشد، لازمه‌اش آن است که در ظرف خودش نیز ضروری الوجود از ناحیه علتش باشد، بدین معنا که ممکن نیست علت معلول را در ظرفش ضروری و موجود نگرداند. به عبارت دیگر، طبق این تفسیر، معلول در ظرف علت واجب است که در ظرف خودش از ناحیه علت ضروری و موجود شود. اگر پیام وجوب سابق این نباشد، چرا در اشکال پذیرفتید که معلول وجوب سابق دارد، که اگر چنین نباشد، علت در ظرف خودش موجود است و خودش وجوب به شرط محمول

دارد. بنابراین، مفاد وجوب سابق معلول در ظرف ایجاب علت این است که معلول در ظرفش ضرورتاً موجود خواهد بود. بنابراین وجود معلول دارای سه وجوب خواهد بود: وجوب سابق معلول به ایجاب علت در ظرف علت به عین ایجاب و وجود علت، وجوب سابق معلول در ظرف وجود معلول به ایجاب علت به عین وجود معلول، و وجوب لاحق معلول از باب ضرورت به شرط محمول.

تفسیر سوم از استدلال فیاضی و نقد آن: در این تفسیر، اساساً وجوب سابق با وجوب لاحق دو وجوب نیستند مگر به اعتبار، زیرا هرگاه وجود معلول را به علت نسبت دهیم، به اعتبار انتساب به علت وجوب سابق است و هرگاه همین وجوب را به ذات معلول نسبت دهیم، وجوب و ضرورت به شرط محمول است. بنابراین، چیزی که به اعتبار انتساب به علت وجوب سابق دارد و موجود و واجب است، همان چیز به اعتبار خودش موجود و واجب است و ضرورت به شرط محمول دارد. پس، چنین معلولی معدوم نیست تا ضرورت عدم داشته باشد و تناقضی رخ نماید.

### دلیل سوم بر عدم وجوب سابق و نقد آن

- اگر ممکن قبل از وجودش واجب باشد، وجوب مساوق با وجود نیست. استدلال استناد فیاضی بر این مدعات بدین شکل است:
- اگر ممکن قبل از وجودش به سبب وجود علت تامه اش واجب شده باشد، معدوم متصف به وجوب شده است، زیرا ممکن به دلیل امتناع تناقض قبل از وجودش معدوم است؛
- اگر معدوم متصف به وجوب شود، وجوب مساوق با وجود نیست؛

- لیکن وجوب مساوق با وجود است، زیرا هر موجودی از آن حیث که موجود است ضرورتاً واجب به شرط محمول است و هر واجبی از آن حیث که واجب است موجود است که اگر چنین نبود، واجب نبود؛

پس، ممکن قبل از وجودش به سبب علت تامه‌اش واجب نمی‌شود.<sup>۱</sup>

در پاسخ به این استدلال باید گفت که در این استدلال فرض شده که ظرف وجود معلول و ظرف وجوب آن دو ظرف جداگانه‌اند، در حالی که هیچ‌گاه ظرف وجود از ظرف وجوب جدا نیست، زیرا طبق تفسیر اول، وجوب سابق وصف وجودی است که به عین ایجاب علت موجود است و مستلزم وجود معلول در ظرف خودش می‌شود و واجب به ایجاب و ایجاد علت است و بنابر تفسیر دوم و سوم، ظرف وجود و ظرف وجوب معلول یک ظرف است و تنها در تحلیل عقلی از یکدیگر جدا می‌شوند. بنابراین، ظرفی نیست که در آن ظرف وجوب باشد و وجود نباشد.

اشکال. استدلال بر اساس تفکیک بین وجوب و وجود است. بنابراین، در تحلیل عقلی لازم می‌آید که وجوب با وجود مساوق نباشد و همین مقدار کافی

پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱ لو وجب الممكن قبل وجوده لم یکن الوجوب مساوقاً للوجود.

- لو وجب الممكن قبل وجوده بسبب وجود علته التامة لاتصف المعدوم بالوجوب، لأن

الممكن قبل وجوده معدوم بمقتضى استحالة ارتفاع النقيضين؛

- و لو اتصف المعدوم بالوجوب، لم یکن الوجوب مساوقاً للوجود؛

- لكن التالي باطل، لان كل موجود فهو من حيث إنه موجود واجب بالضرورة بشرط المحمول

و كل واجب فهو من حيث إنه واجب موجود و إلا لم یکن واجبا؛

إذن: لا یجب الممكن قبل وجوده بسبب وجود علته التامة.

است که وجود مساوق با وجوب نباشد.

پاسخ. در این صورت، با چه معیاری وجوب را مساوق با وجود می‌دانید تا استدلال شما تمام باشد؟ استدلال شما در نفی وجوب سابق در مقدمه سوم مبتنی بر ضرورت به شرط محمول است و روشن است که ضرورت به شرط محمول به دو چیز تحلیل می‌شود: موصوف وجود و وصف وجوب. و روشن است که با این تحلیل، وصف متأخر از موصوفش است. بنابراین، در ظرف موصوف وجود وجوب نیست و در ظرف وصف وجوب وجود نیست. از این رو، شما پذیرفته‌اید که در ظرف تحلیل نمی‌توان گفت وجود با وجوب مساوق است. از این روست که استاد فیاضی در مورد وجود محمول چنین عبارتی را آورده: «ما هو المختار من أن الممكن لا یجب و لا یصیر أولى بوجود علته التامة، بل یوجد بإیجاد علته ایه ثم یجب». در این عبارت، وجوب لاحق معلول متأخر از وجودش تلقی شده است. حق این است که این نوع تحلیل نافی قاعدة مساوقت وجود با وجوب نیست و استدلال از اساس نادرست است، زیرا تحلیل‌های عقلی ظروف را متعدد نمی‌کنند.

### دلیل چهارم بر عدم وجوب سابق و نقد آن

اگر ممکن قبل از وجودش وجوب سابق داشته باشد، وجوبش قبل از وجودش موجود می‌شود و لازمه آن تسلسل است.

استدلال بر مدعا از این قرار است:

۱. اگر ممکن قبل از وجودش به سبب وجود علت تامه‌اش واجب شده باشد، وجوبش قبل از وجودش موجود خواهد بود؛

۲. و اگر وجوبش قبل از وجودش موجود باشد، در این صورت، وجود

وجوبش قبل از وجودش به مقتضای قاعده «الشیء ما لم یجب لم یوجد» موجود خواهد بود.

۳. اگر وجود وجوب سابق قبل از وجودش واجب باشد، هر آینه وجوب وجوبش قبل از وجودش موجود خواهد بود و همین طور وجوب وجوب وجوبش موجود خواهد بود؛

۴. و اگر وجوب وجوبش و همین طور وجوب وجوب وجوبش قبل از وجودش موجود باشد، تسلسل رخ می دهد؛

۵. لکن این تسلسل محال است، زیرا تسلسل در علل است، چراکه وجود هر عضوی از سلسله به مقتضای قاعده «الشیء ما لم یجب لم یوجد» متوقف بر وجوب سابق خودش است؛

پس، ممکن قبل از وجودش به سبب وجود علت تامه اش موجود است.<sup>i</sup> این دلیل نیز ظرف وجوب و ظرف وجود معلول را متعدد دانسته است، در

i. لو وجب الممكن قبل وجوده لکان وجوبه ذلک موجودا قبل وجوده و لزم التسلسل.

۱. لو وجب الممكن قبل وجوده بسبب وجود علتته التامة لکان وجوبه ذلک موجودا قبل وجوده؛

۲. و لو کان وجوبه ذلک موجودا قبل وجوده لوجب وجوده قبل وجوده بمقتضى قاعدة الشیء

ما لم یجب لم یوجد؛

۳. و لو وجب وجود الوجوب السابق قبل وجوده لکان وجوب الوجوب موجودا قبل وجوده و هكذا؛

۴. و لو کان وجوب الوجوب موجودا قبل وجوده و هكذا للزم التسلسل؛

۵. لکن التالی محال لانه تسلسل فی العلل حیث إن وجود کل عضو من السلسله متوقف علی

وجوبه السابق بمقتضى قاعدة الشیء ما لم یجب لم یوجد؛

إذن: لا یجب الممكن قبل وجوده بسبب وجود علتته التامة.

حالی که وجود و وجوب به دو وجود موجود نیستند، بلکه به یک وجود موجودند، زیرا بنا به تفسیر اول، معلول دو وجود دارد: یکی وجود در ناحیه علت به عین ایجاب علت که وجوبش به عین وجودش است و دیگری وجود معلول در ظرف خودش که این وجوب به عین وجود معلول موجود است. سابق دانستن وجوب صرفاً به اعتبار علت است؛ وجوبش در ظرف دیگری نیست تا این وجوب دیگری داشته باشد و لازمه آن تسلسل در علل باشد. و در تفسیر دوم و سوم از وجوب سابق، معلول یک وجود و یک وجوب دارد که اعتبار آنها متفاوت است، و همه اعتبارهای وجوب به یک وجود موجود است. اگر اصرار ورزیده شود که همین که وجوب را در اعتبار مقدم دانستیم باید برای آن وجودی بالضروره در نظر بگیریم، خواهیم گفت در این صورت شما که وجوب به شرط محمول را می پذیرید دچار همین تسلسل می شوید، زیرا وجوب لاحق متأخر از وجود معلول است و این وجوب موجود است و چون موجود است به مقتضای ضرورت به شرط محمول وجوبی دارد و این وجوب دوم هم باز وجودی دارد و به مقتضای ضرورت به شرط محمول وجوب سومی دارد و همین طور تا بی نهایت. شما هر جوابی برای این مشکل ذکر کنید ما نیز همان جواب را ذکر می کنیم. حق این است که ظرف وجود با وجوب - چه وجوب سابق و چه وجوب لاحق - دو تا نیست تا تسلسل لازم آید.

#### دلیل پنجم بر عدم وجوب سابق و نقد آن

اگر ممکن قبل از وجودش واجب باشد، فاعل مختار فاعل مختار نخواهد بود؛ استدلال بر مدعای فوق به این صورت است:

- فاعل مختار متمکن از هر یک از فعل و ترک است، زیرا اختیار جز تمکن

فاعل از فعل و ترک نیست؛

- هر کسی که متمکن از هر یک از فعل و ترک باشد هر یک از فعل و ترک برای او ممکن است، زیرا قدرت به محال تعلق نمی‌گیرد؛  
- بنابراین، اگر ممکن به سبب وجود علت تامه‌اش واجب شده باشد، واقع خالی نیست از این‌که یا تمام چیزهایی که با آن فاعل علت تامه می‌شود موجود شده است یا موجود نشده است، زیرا ارتفاع نقیضین مانند اجتماع نقیضین محال است؛

- و بر اساس هر دو فرض هیچ‌یک از فعل و ترک ممکن نخواهد بود، زیرا:  
- بنابر فرض اول، هرگاه همه چیزهایی که با آن فعل علت تامه می‌شود موجود شده باشد، وجود فعل واجب است؛ هرگاه وجود فعل واجب شده باشد، ترک آن ممتنع است؛ هرگاه ترک آن ممتنع باشد، فعل و ترک برای فاعل ممکن نخواهد بود.

و بنابر فرض دوم، هرگاه همه چیزهایی که با آن فاعل علت تامه می‌شود یافت نشود، وجوب فعل نزد همگان ممتنع است؛ هرگاه وجود فعل ممتنع باشد، فعل و ترک برای فاعل مختار ممکن نیست؛ هرگاه فعل و ترک برای فاعل مختار در هر دو فرض ممکن نباشد، موقعیتی برای اختیار باقی نمی‌ماند؛ لکن وجداناً موقعیت برای اختیار باقی است.  
پس، ممکن به سبب علت تامه واجب نمی‌شود.<sup>i</sup>

i. لو وجب الممكن قبل وجوده، لم یکن الفاعل المختار مختاراً.

- الفاعل المختار یتمکن من کل من الفعل و الترك، إذ لیس الإختیار إلا تمکن الفاعل من الفعل و الترك؛

- و کل من یتمکن من کل من الفعل و الترك یكون کل من الفعل و الترك ممکناً له، إذ القدرة لاتتعلق بالمحال؛

اولاً، مستدلّ باز در این استدلال ظرف وجوب ممکن را از ظرف وجود ممکن جدا کرده و نتیجه گرفته است که فاعل مختار در ظرف وجوب ممکن هنوز فعل را محقق نکرده، پس، باید تمکن از ترک داشته باشد، که اگر چنین نباشد، فاعل مختار نیست.

ثانیاً، بر فرض که ظرف وجوب و ظرف وجود دو تا باشند، فاعل مختار آن است که نسبت به فعل و ترک اختیار داشته باشد و معنای اختیار<sup>۵</sup> همان طور که خواهد آمد - این است که «اگر خواست، انجام دهد و اگر نخواست، انجام ندهد» و این تعریف سازگار است که با اعمال اختیار فعل را اولاً واجب و ثانیاً موجود کند. و همان طور که موجود شدن فعل با وجوب به شرط محمول همراه می شود و ترک ممتنع می گردد و این وجوب فعل و امتناع ترک منافات با اختیار ندارد، وجوب سابق پس از تامة شدن فاعل مختار و قبل از وجود - بر فرض تفکیک - منافات با اختیار ندارد، زیرا امر متأخر یعنی وجود فعل نمی تواند در امر متقدم یعنی فاعل مختار تأثیر بگذارد و او را از اختیار خارج کند.

ثالثاً، وصف اختیار برای فاعل مختار ذاتی است و استاد فیاضی نیز همین را قبول دارد: «و هو صفة ذاتیة للفاعل» و چون ذاتی از ذات قابل سلب نیست، تمکن از فعل و ترک باید نسبت به ذات فاعل قبل از فعل یا ترک و حین فعل یا ترک و پس از فعل یا ترک یکسان باشد. بنابراین، فاعل مختار پس از فعلش هم

---

- فلو وجب الممكن بسبب وجود علته التامة لم یخل الواقع من أنه إما أن یوجد جمیع ما به یصیر الفاعل علة تامة او لا یوجد لاستحالة ارتفاع النقیضین کاجتماعهما. و علی التقدیرین لایکون کل من الفعل و الترمک ممکناً. إذن: لایجب الممكن بسبب وجود علته التامة.



نسبت به همان فعل - که ضروری به شرط محمول شده است - فاعل مختار است، و گرنه تناقض است، زیرا ذاتی از ذات سلب نمی‌شود. اگر ذاتی به معنای تمکن از فعل و ترک باشد، با تحقق فعل دیگر فاعل نسبت به شخص آن فعل نه تمکن از فعل دارد و نه تمکن از ترک. از این رو، فاعل مختار را به این صورت تعریف کرده‌اند: «إن شاء فعل و إن لم یفعل». این تفسیر از فاعل مختار قبل از فعل و با فعل و بعد از فعل صادق است، زیرا فاعل مختار قبل از فعل، به دلیل آن که فعل را هنوز نخواست است، «إن شاء فعل» بر او صادق است. و آن هنگامی که اعمال اختیار می‌کند، باز بر او «إن شاء فعل» صادق است، زیرا در این هنگام می‌خواهد و انجام می‌دهد. و بعد از فعل باز «إن شاء فعل» هم صادق است، که هر چند بعد از خواستن و انجام دادن فعل عدم فعل ضروری العدم است و تحقق فعل برای بار دوم ممتنع است، زیرا صدق شرطی به درستی مقدم آن نیست. اگر تعریف اختیار تمکن فعل و عدم فعل باشد، در این صورت، بعد از فعل نه تمکن بر فعل آن دارد و نه بر ترک آن. بنابراین، تعریف فاعل مختار به تمکن فعل و عدم آن فاعل را از اختیار می‌اندازد و او را فاعل موجب می‌گرداند. اشکال. فعل پس از وجود، چون ضرورت دارد، متعلق قدرت نیست، زیرا قدرت به امور ممکن تعلق می‌گیرد. بنابراین، فعل پس از تحقق را نمی‌توان نقض بر تعریف قرار داد.

پاسخ. پس، طبق این بیان، چیزی که متعلق قدرت است همان چیز با تحققش سبب می‌شود فاعل مختار وصف ذاتی خود را از دست بدهد و این با ذاتی بودن اختیار نمی‌سازد، زیرا پس از تحقق فعل دیگر فاعل نسبت به تحقق آن تمکن ندارد، چنان که بر ترک آن تمکن ندارد.

اشکال. طبق رأی شما نیز فاعل قدرت بر فعل و ترک ندارد. بنابراین، طبق رأی شما نیز فاعل مختار نیست.

پاسخ. تعریف فاعل مختار به «ان شاء فعل و ان شاء لم یفعل» بر فاعل پس از فعل نیز صادق است، زیرا صدق شرطی مستلزم امکانی بودن مقدم آن نیست. ممکن است مقدم ضروری باشد یا امتناعی باشد و، در عین حال، شرطی صادق باشد.

### نتیجه گیری

وجوب سابق - بنا به رأی فیلسوفان اسلامی - از فروعات اصل علیت است و به این معنا است که تا شیء ممکن از ناحیه علت واجب نشده باشد موجود نمی شود. برای وجوب سابق معلول سه تفسیر وجود دارد. در تفسیر اول، وجوب سابق وصف علت در موقعیت علیتش است که در آن موقعیت معلول به عین وجود علت موجود و واجب است و، در نتیجه، در ظرف خودش ضرورتاً موجود می شود. در تفسیر دوم، وجوب سابق با وجود معلول در دو ظرف نیستند، بلکه وجوب به نفس وجود در یک ظرف موجود است، جز این که در تحلیل عقل وجوب از وجود جدا می شود و تقدم عقلی می یابد. و در تفسیر سوم، وجوب سابق معلول به عین وجود معلول موجود است و هرگاه آن را با نظر داشت علت نگاه کنیم، وجوب سابق است و هرگاه با نظر داشت به خودش نگاه کنیم، وجوب لاحق است. بنا بر تفسیر اخیر، محفوف بودن شیء ممکن به وجوب سابق و وجوب لاحق صرفاً اعتباری و با مقایسه حاصل می شود، و گرنه باید گفت یک وجوب است که به دو اعتبار در نظر گرفته می شود.

متکلمان برای پاسداشت اختیار در خدای متعال و موجودات مختار از پذیرش

وجوب سابق سر باز زده‌اند و گفته‌اند علت وجود معلول را اولی به وجود می‌گرداند، بدون آن‌که به سر حد وجوب برساند. برخی از اصولی‌ها جریان قاعده را تنها در فاعل‌های طبیعی پذیرفته‌اند. در این میان، استاد فیاضی اساساً منکر وجوب و اولویت سابق به طور کلی شده است. ما در این بحث نشان دادیم که اختیار فاعل مختار نافی ضرورت سابق نیست و ادله استاد فیاضی تناقضی را در مدعای فیلسوفان نشان نمی‌دهد، بلکه مدعای او مبتنی بر تناقض است.



## منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۶۴) *النجاة*، ویرایش محمدتقی دانش پزوه، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۳) *الشفاء، الالهیات*، تحقیق الأب فنوتی و سعید زاید، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- خمینی [امام]، روح الله (۱۳۶۲) *طلب و اراده*، ترجمه و شرح سید احمد فهری، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- خویی، ابوالقاسم (۱۴۱۷) *محاضرات فی الاصول*، مقرر: فیاض، قم: انتشارات انصاریان.
- فخر الدین رازی (۱۴۱۰) *المباحث المشرقیة*، بیروت: دارالکتب العربی.
- صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۹۸۱) *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الاربعة*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۶۲) *نهایة الحکمة*، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
- فیاضی، غلامرضا (۱۳۸۸) «جبر فلسفی از نگاه قاعدة ضرورت سابق»، تقریر محمدتقی یوسفی، قم: دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام.
- نائینی، محمدحسین (۱۳۶۸) *أجود التقريرات*، مقرر ابوالقاسم خویی، قم: انتشارات مصطفوی.